

## احمد خضرویه، عارفی از بلخ

ناصر رحیمی

استادیار دانشگاه سمنان

(از ص ۳۳ تا ۵۶)

تاریخ دریافت: ۹۰/۰۴/۰۵

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۰/۱۱

### چکیده

این مقاله به معرفی احمد خضرویه از مشایخ تصوّف در قرن سوم هجری می‌پردازد. بدین منظور با استفاده از منابع کهن، به روش تحلیل تاریخی درباره نام، زادگاه، خانواده، تاریخ وفات، آثار و مصاحبان او آگاهی‌هایی به دست داده می‌شود.

**واژه‌های کلیدی:** احمد خضرویه، فاطمه امّ علی، بلخ، تصوّف قرن سوم

---

نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: nrahimi74@gmail.com

### کنیه، نام و نام پدر

تمام منابع قدیم و جدید به اتفاق نام او را احمد و کنیه‌اش را ابوحامد ضبط کرده‌اند. از آن میان تنها فصیح خوافی (متو: ۷۷۷ هـ. ق) کنیه «ابوحاتم» را نیز برای او ذکر کرده و می‌نویسد: «ابوحامد شیخ احمد بن خضرویه البلخی رحمة الله علیه و کنیت ابوحاتم نیز گفته‌اند» (خوافی، ۱۳۴۱: ۳۱۴). اما چون هیچ یک از منابع قبل از او به چنین چیزی اشاره نکرده‌اند و خود او نیز جمله اخیر خود را به صورت فرعی و بدون ذکر مأخذ بیان می‌کند، نمی‌توان آن را جدّی تلقی کرد. ابن‌عابدین (فو ۱۲۳۲ هـ. ق) در کنار این کنیه صفت «لفاف» را نیز می‌آورد که باز چون تنها به خود وی منحصر است و در جای دیگری نیامده، از درجه اعتبار ساقط است (ابن‌عابدین، ۱۴۱۵، ج ۱: ۶۳).

همچنین همه شرح حال نویسان به جز ابونعیم اصفهانی (فو ۴۳۰ هـ. ق) و ابوالفرج بن جوزی (فو ۵۹۷ هـ. ق) نام پدر احمد را «خضرویه» نوشته‌اند. ابونعیم و ابوالفرج از احمد خضرویه چنین یاد می‌کنند: «احمد بن الخضر المعروف بابن خضرویه البلخی» (ابونعیم، ۱۳۵۷، ج ۱۰: ۴۲؛ ابن جوزی، ۱۳۹۹، ج ۴: ۱۶۳ و ۱۳۵۸، ج ۱۱: ۲۷۵) یعنی معتقدند که نام پدر احمد «خضر» بوده، حال آن که این عقیده خطاست و ما علت این اشتباه را که به مسئله روایت حدیث مربوط می‌شود، در همین مقاله بشرح باز نموده‌ایم.

نام پدر احمد را منابع عربی به دو صورت مشکول نموده‌اند: خَضْرَوِيه<sup>(۱)</sup> و خِضْرَوِيه (ابن ملقن، ۱۴۰۶: ۳۷). اما منابع فارسی آن را حرکت‌گذاری نکرده‌اند. این کلمه در یک نسخه خطی چهار بار آمده، دوبار با یاء مشدّد یعنی به شکل «خضرویه» و دوبار بدون تشدید<sup>(۲)</sup>. نیز در یک نسخه خطی دیگر به صورت «خضرویه» با حاء مهمل و یاء مشدّد نوشته شده است.<sup>(۳)</sup> بدون تردید صورت مشدّد این نام غلط است چرا که آن از اسم عربی «خضر» و پسوند فارسی «و» درست شده و این پسوند مشدّد نیست و نظیر این نام در فارسی و عربی هست که پسوند «و» در هیچ کدام تشدید ندارد، اسمهایی مانند برزویه، شیرویه، بابویه، سیبویه، کالویه و خالویه. چیزی که هست این‌گونه اسامی در فارسی و عربی دو تلفظ مختلف دارند. عربها جزء دوم این اسمها را «وِیه» و فارسی زبانان «و یه» تلفظ می‌کنند، البته بعضی اسمها یک صورتشان مشهورتر از دیگری است، مثلاً شکل عربی «سیبویه» از صورت فارسی آن معروفتر است:

گفت حق است این ولی ای سیبویه      اتَّقِ مِنْ شَرِّ مَنْ أَحْسَنَتْ إِلَيْهِ

(مولانا، ۱۳۷۱، دفتر سوم، ب ۲۶۳)

اینکه چرا عربها «و یه» ی فارسی را به «وِیه» تبدیل کرده‌اند، بنابر نظر علامه قزوینی این است که آنها این پسوند فارسی را با «وِیه» خودشان «که اسم فعل منقول از اسم صوت است» یکی پنداشته‌اند. چنانکه علامه نوشته از لحاظ معنی این پسوند بر تحبیب و تَلَفُّظ دلالت می‌کند (قزوینی، ۱۳۵۳: ۱۱۱، ۱۰۹ و ۱۱۳). اما تلفظ فارسی خضرویه از صورت عربی آن یعنی خَضْرَوِيه رایج‌تر است و عطار و مولوی هم شکل فارسی آن را به کار برده‌اند:

بود دزدی دولتی در وقت خَفْت      در وثاق احمد خضرویه رفت

(عطار، ۱۳۸۸، ب ۳۲۹۰)

احمد خضرویه گفت آن دیده‌ور      دیده‌ام خلق جهان را سربه‌سر

(همان، ب ۳۴۲۴)

احمد خضرویه بودی نام او      ده هزاران بیش بودی وام او

(مولانا، ۱۳۷۱، دفتر دوم، ص ۲۶۸، نسخه L)

در دایرةالمعارف اسلام نیز این نام به صورت Ahmad b. khidroya ضبط شده است.<sup>(۴)</sup> نیز در لغت‌نامه دهخدا آن را «خضرویه [خ ی]» نوشته‌اند (دهخدا، ۱۳۷۲، ذیل «خضرویه»). بنابراین نام کامل این شیخ تصوف «ابوحامد احمد خضرویه بلخی» است و در متون عربی آن را «ابوحامد احمد بن خَضْرَوِيه البلخی» می‌نویسند.

## نسبت و سکونت

احمد خضرویه اهل بلخ بوده و در منابع هم نسبت «بلخی» دارد، اما ابونعیم اصفهانی با اینکه نخست با نسبت «بلخی» از او یاد می‌کند، در پایان می‌افزاید: «ذکره سلیمان المروزی و ذکر لی بعض الناس انه البلخی و هو مروزی

الذّار» (ابونعیم، ۱۳۵۷، ج ۱۰: ۴۲ و ۴۳). غیر از ابونعیم، سهلجی (فو ۴۷۶ هـ. ق) نیز نام او را با دو نسبت می‌آورد: احمد بن خضرویه البلخی المروزی (سهلجی، ۱۹۷۸: ۱۷۰).

اینکه احمد مدتی در مرو زندگی کرده باشد، با اینکه منابع در این باره مطلبی ندارند، چیز بعیدی نیست چرا که وی کثیرالسفر بوده و در جاهایی که سفر می‌کرده گاه رحل اقامت می‌افکنده است؛ چنانکه یک بار که با همسرش برای دیدار بایزید به بسطام رفته بودند، در راه بازگشت، به نیشابور آمدند و چندی در آن شهر مقیم شدند (ر. ک: هجویری، ۱۳۸۳: ۱۸۴ و عطار، ۱۳۷۰، ج ۱: ۲۸۹). با این حال بلخی بودن او بنابر اکثر منابع، مسلّم و مشهور است.

## سال تولّد و دوران حیات

منابع کهن سال تولّد او را ننوشته اما سال فوت و مدّت عمرش را ثبت کرده‌اند. بر این اساس وی در دویست و چهل هـ. ق و به زمان متوکّل در سنّ نود و پنج سالگی در زادگاه خود بلخ وفات یافته است.<sup>(۵)</sup> عبدالرؤوف مناوی (فو ۱۰۳۱ هـ. ق) سال دویست و چهار را تاریخ فوت او می‌داند و عدد دویست و چهل را به عنوان یک احتمال دیگر که بعضی ذکر کرده‌اند، می‌آورد (مناوی، ۱۳۵۷، ج ۱: ۱۹۸). یوسف بن اسماعیل نبهانی تحت تأثیر قول مناوی قرار گرفته و می‌نویسد که احمد خضرویه در سال دویست و چهار چشم از جهان فرو بسته است (نبهانی، ۱۴۱۱، ج ۱: ۴۸۱). لیکن این قول دویست و چهار صحیح و قابل اعتماد نیست، زیرا در هیچ یک از منابع کهن نیامده و مناوی هم که این اشتباه نخست از او سر زده، هیچ مأخذی برای قول خود نمی‌آورد.

با کم کردن نود و پنج از دویست و چهل عدد صد و چهل و پنج به دست می‌آید که سال تولّد احمد خضرویه است. این عدد را عمر رضا کحّاله (معاصر) نیز ذکر کرده است (کحّاله، بی‌تا، ج ۱: ۲۱۵). در «معجم المؤلّفین» تاریخ تولّد و وفات احمد خضرویه به هجری قمری و میلادی چنین است: ۱۴۵ - ۲۴۰ هـ. ق؛ ۷۶۲ - ۸۵۴ م.<sup>(۶)</sup>

محمّد ابراهیم خلیل تاریخ وفات احمد خضرویه یعنی سال ۲۴۰ را مطابق عدد کلمه «مقصود» و «والا قطب کامل» و «واقف احمد» می‌داند و می‌نویسد: «این ابیات را عزیزی حاوی بر تاریخ رحلتش سروده:

شیخ احمد شه خراسانی                      ذات پاکش سعید و اسعد بود  
سال ترحیل او ز عالم غیب                      شد ندا (قطب دین احمد بود)<sup>(۷)</sup>

## خاک جای

احمد خضرویه در بلخ به خاک سپرده شده و به سبب شهرتی که در میان خاص و عام داشته، مدفن او همواره مورد توجه و تکریم مردم بوده است. نخستین گزارشهایی که از مرقد او به دست ما رسیده به قرن ششم و هفتم باز می‌گردد. در فضائل بلخ آمده است که: «مشهد شیخ در بلخ است بر دروازه نوبهار، معروف و مشهور و معظم، و مر اداء دعا را نشان و مر قضای دیون را مجرب» (واعظ بلخی، ۱۳۵۰: ۲۲۲).

دولتشاه سمرقندی (تألیف کتابش: حدود ۸۹۲) در ضمن شرح احوال انوری، خبر می‌دهد که قبر آن شاعر در جنب مزار سلطان احمد خضرویه واقع است (دولتشاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۸۶). عبدالرحمن جامی (فو ۸۹۸) و غیاث الدّین خواندمیر (فو ۹۴۱) اشاره کرده‌اند که قبر احمد در بلخ واقع شده و مورد زیارت و تبرک مردم است (جامی، ۱۳۷۵: ۵۳؛ خواندمیر، ۱۳۵۳، جزء سوم از جلد دوم: ۲۷۰). محمّد صالح اورسجی بدخشی نیز در رساله‌ای که در اواخر قرن دهم درباره

اکابر بلخ نوشته، این مسئله را متذکر شده است.<sup>(۸)</sup> سرانجام محمد ابراهیم خلیل از محققان معاصر افغانستان می‌نویسد: «به اتفاق اهل تواریخ، قبرش در بلخ زیارتگاه عام است که به آن تبرک می‌جویند»<sup>(۹)</sup> و در ادامه می‌افزاید:

مزار پر انوارش بیرون دروازه نوبهار سمت جنوبی شهر قدیمه مخروبه بلخ در قبرستان بزرگی که به اسم شریفش شهرت دارد واقع، و داخل یک گنبد پخته کاری است و خود مزار گچ کاری می‌باشد. بیرون گنبد مزارات بسیاری است که به این ذات شریف تقرب جستند و اکثراً سنگ‌های منقش مرقوم دارد و به واسطه قدامت خود شکست و ریخت پیدا کرده که جز آیات بیّنات قرآنی چیز دیگر از آنها مستفاد نمی‌شود، اصل گنبد نیز شکست نموده و خیلی اوراق می‌باشد.<sup>(۱۰)</sup>

شیخ آقا بزرگ تهرانی (فو ۱۳۸۹ هـ. ق) در ضمن شرح احوال سید برهان الدین محمد خاوند شاه پدر میرخواند (مؤلف روضة الصفا) می‌نویسد: «هاجر الی السند و بها مات و دفن فی مقابل السلطان احمد خسرویه» (شیخ آقا بزرگ تهرانی، بی‌تا، ج ۶: ۲۴۶). می‌دانیم که بلخ در شمال افغانستان و سند در پاکستان واقع است و فاصله این دو ناحیه از هم بسیار است. در سخن شیخ آقا بزرگ نوعی ایجاز مخل هست، زیرا معین نکرده است که بعد از فوت خاوند شاه آیا جنازه‌اش را به بلخ بردند یا در همان سند به خاک سپردند. به‌هرحال چنانکه دیدیم منابع کهن و مشاهدات معاصران تصریح دارند که آرامگاه احمد خسرویه در بلخ قرار دارد.

### ازدواج و همسر

احمد خسرویه ظاهراً در جوانی و آن زمان که از اهل فتوت بوده و شاید هنوز به طور رسمی به جرگه اهل تصوف در نیامده بوده، با دختری از همشهریان خود ازدواج می‌کند.<sup>(۱۱)</sup> نام این دختر را همه‌جا فاطمه و کنیه‌اش را امّ علی نوشته‌اند.<sup>(۱۲)</sup> در فضائل بلخ آمده است که وی «دختر مالک بن صالح بود و مادر او را مؤمنه خوانند دختر حسن عمران که والی خراسان بود» (واعظ بلخی، ۱۳۵۰: ۲۲۶). یعنی جدّ مادری فاطمه والی خراسان بوده است. کهن‌ترین مأخذ احوال فاطمه درباره او می‌نویسد: «کانت من بنات الرؤساء و الاجله» (سلمی، ۱۹۹۲: ۷۶) که تأییدی است بر قول فضائل بلخ، اما در بعضی منابع معروف و رایج فارسی از او با عنوان «دختر امیر بلخ» یاد کرده‌اند<sup>(۱۳)</sup> و برتلس هم نظر به این لقب، ازدواج احمد و فاطمه را افسانه دانسته و می‌گوید ترکیب «درویش دختر پادشاه» مدتهاست که ذهن و فکر شرح حال نویسان را مسخر کرده و آنها را وادار نموده افسانه‌هایی تخیلی از این دست بنویسند (ر. ک: برتلس، ۱۳۷۶: ۶۰۸ - ۶۰۹). لیکن پیداست که «دختر یکی از رؤسا و بزرگان» با «دختر پادشاه» که برتلس از کلمه «امیر» در متون فارسی استنباط کرده، فرق دارد و ازدواج جوانی از اهل فتوت<sup>(۱۴)</sup> با دختری از خانواده بزرگان عقلاً و عرفاً پذیرفتنی‌تر است تا دختر پادشاه، اگرچه مورد اخیر هم محال نیست. آنچه موجب این قضاوت برتلس شده، تغییر و تحریفی است که به کتابهای مشهوری نظیر کشف المحجوب و تذکرة الاولیاء راه یافته یعنی تحریف «دختر یکی از رؤسا و بزرگان» بنابر اینکه نیای مادری‌اش والی خراسان بوده به «دختر امیر بلخ».

باری ازدواج این دو به درخواست و پیشنهاد فاطمه بوده است. وی کسی را نزد احمد می‌فرستد و از او می‌خواهد که به خواستگاری‌اش بیاید. در بلخ آن روزگار دختران می‌توانسته‌اند عشق و علاقه خود را کتمان نکنند و حتی پیشقدم وصلت و ازدواج شوند، بنابراین تعجبی ندارد که فاطمه هم به احمد چنین پیشنهادی دهد.<sup>(۱۵)</sup>

بعد از وصلت، فاطمه که در خانواده‌ای توانگر نشو و نما یافته و از مال و مکنتی قابل ملاحظه برخوردار بود، چون به عالم معنی دل خوش داشت، دارایی خود را بر فقیران انفاق کرد و با احمد همدل و همراه شد (سلمی، ۱۹۹۲: ۷۶) نیز کابینش را به احمد بخشید و از او خواست تا وی را به ملاقات بایزید ببرد (ابونعیم، ۱۳۵۷، ج ۱۰: ۴۲). تفصیل این

ملاقات و گفتگوی فاطمه و بایزید در کتابهای تصوّف مضبوط و مشهور است.<sup>(۱۶)</sup> علاوه بر بایزید، فاطمه به دیدار ابوحفص حدّاد نیز نائل آمد (سلمی، ۱۹۹۲: ۷۶؛ جامی، ۱۳۷۵: ۶۲۰) و این دو شیخ نامدار از فاطمه و مقام او به بزرگی یاد کرده‌اند (سلمی، ۱۹۹۲: ۷۶؛ هجویری، ۱۳۸۳: ۱۸۴). اقوالی نیز از فاطمه به یادگار مانده است. همچنین گفته‌اند وی از صالح بن عبدالله کتاب تفسیر روایت کرده، هفت سال در مکه مانده، علم آموخته و استماع حدیث نموده، آنگاه به بلخ بازگشته و در همانجا وفات یافته است. او را نزدیک مرقد احمد خضرویه به خاک سپرده‌اند (ر. ک: واعظ بلخی، ۱۳۵۰: ۲۲۶). «مزار این عارفه متّصل به زیارت حضرت شیخ است که گنبد جداگانه پخته‌کاری مشتمل بر دو دربند می‌باشد. به دربند اوّل مزارات مدفونینی است که شرف الحاقیت آن را گزیده‌اند و به دربند دوم تنها مرقد آن زاهده مغفوره است که ظاهراً شکست و ریخت بسیاری پیدا کرده» (محمد ابراهیم خلیل، ۱۳۲۳، سال دوم، شماره پنجم: ۱۵).

مؤلف فضائل بلخ اشاره می‌کند که احمد خضرویه علاوه بر فاطمه زن دیگری نیز داشته است. وی فاطمه را زن بزرگتر معرفی می‌کند، لیکن نام زن کوچکتر را نمی‌آورد. البته این مطلب منحصر به همین کتاب است و در منابع قبل و بعد آن چنین چیزی وجود ندارد (ر. ک: واعظ بلخی، ۱۳۵۰: ۲۲۶ - ۲۲۷).

هیچ‌جا اشاره نشده که احمد و فاطمه فرزندی هم داشته‌اند یا نه و از کنیه‌های ابوحامد و امّ علی هم نمی‌توان استنباط نمود که این زوج متصوّف پسرانی به نامهای حامد و علی داشته‌اند، از آن که این کنیه‌ها را در آن زمانها پدران و مادران گاهی برای فرزندان نوزاد خویش انتخاب می‌کردند، «کنیه‌ای که عبارت بود از تجسّم یک آرزو: دیدن و داشتن یک نواده»<sup>(۱۷)</sup> (زرّین کوب، ۱۳۷۹: ۲).

## آثار

امروز هیچ کتاب و رساله‌ای از احمد خضرویه در دست نیست، ولی عده‌ای او را صاحب تصنیف می‌دانند. هجویری می‌نویسد که احمد خضرویه در آداب صحبت کتابی دارد به نام «الرّعاية بحقوق الله» (هجویری، ۱۳۸۳: ۴۹۸). به ابو عبدالله حارث بن اسد محاسبی (فو ۲۴۳ هـ. ق) نیز آثار متعددی نسبت داده‌اند و معروفترین آنها کتابی است به نام «الرّعاية لحقوق الله» که به طبع رسیده است. بعضی احتمال داده‌اند که شاید هجویری درباره مؤلف این کتاب دچار سهو شده و نام کتاب را هم به شکلی نادرست نقل کرده باشد (حفیظی، ۱۳۷۵، ج ۷: ۴۰)، لیکن باید این مطلب را هم پیش چشم داشت که در آن روزگاران کتابهای زیادی با اسمهای مشابه و حتّی یکسان نوشته می‌شده که تعدادی از آن آثار تا زمان ما باقی نمانده و از میان رفته‌اند و این فقره از گزارش تذکره نویسان به دست می‌آید.

خواجه عبدالله انصاری نیز کتاب دیگری به احمد خضرویه نسبت می‌دهد به اسم «درجات المقبلین علی الله عزّوجل» (انصاری، ۱۳۶۲: ۹۸) بر اساس گفته این دو نفر است که عده‌ای دیگر نیز احمد را صاحب تصنیف شمرده‌اند (عطار، ۱۳۷۰، ج ۱: ۲۸۸؛ کخاله، بی‌تا، ج ۱: ۲۱۵؛ سزگین، ۱۴۱۲، ج ۱، جزء ۴: ۱۱۲؛ دهخدا، ۱۳۷۲، ج ۱: ۱۰۰۵ ذیل «احمد»). در هر حال آنچه امروز می‌تواند به عنوان آثار احمد خضرویه تلقی گردد، اقوال و احوال و حکایت‌هایی است که از او و درباره او در کتابهای عرفانی و تاریخی و ادبی نقل کرده‌اند. این اقوال و حکایت‌های زهد صوفیان نخستین برای شناخت تاریخ تصوّف دارای کمال اهمّیت است، زیرا گاه پاره‌ای از کتابهای این حوزه که تا زمان ما باقی مانده‌اند، چیزی جز همین اقوال و حکایات نیستند، به عنوان مثال در حقائق التّفصیر سلمی مطالب فراوانی از اقوال مشایخ تصوّف می‌بینیم. برتلس می‌نویسد در میان مشایخ تصوّف از مؤلفان بسیار از جمله حاتم اصم، احمد خضرویه، شاه شجاع کرمانی و جز

آنها نام برده‌اند که از آثار آنها چیزی به دست ما نرسیده، لیکن در حقائق التفسیر سلمی مطالب بسیاری از تألیفات آن مشایخ اقتباس شده است (ر. ک: برتلس، ۱۳۷۶: ۸۴).

## روایت حدیث

در میان کسانی که در خلال آثار خویش مختصری هم دربارهٔ احمد خضرویه نوشته‌اند، دو تن وی را «احمد بن خضر معروف به ابن خضرویه بلخی» معرفی کرده و نام او را در زمرهٔ راویان یک حدیث پیغمبر<sup>(ص)</sup> آورده‌اند. از این دو، یکی ابونعیم اصفهانی (فو ۴۳۰) است که در حلیه الاولیاء پس از شرح حال کوتاهی راجع به احمد، نام او را در میان راویان این حدیث که «تَسَحَّرُوا فَانَّ السَّحُورَ بَرَكَةٌ» به شکل «احمد بن الخضر المروزی» ذکر می‌کند و سپس یادآور می‌شود که «احمد بن خضر را سلیمان، مروزی می‌داند اما کس دیگری به من گفت اصل وی از بلخ بوده لیکن در مرو سکونت داشته است» (ابونعیم، ۱۳۵۷، ج ۱۰: ۴۲ - ۴۳). پس از ابونعیم، ابوالفرج بن جوزی (فو ۵۹۷) نیز می‌نویسد که احمد بن خضرویه از محمدبن عبده مروزی حدیث روایت کرده است (ابن جوزی، ۱۳۹۹، ج ۴: ۱۶۵ و ۱۴۱۲، ج ۱۱: ۲۷۵ - ۲۷۶). این اسناد حدیث احمد خضرویه از محمدبن عبده مروزی را بعدها عبدالرؤوف مناوی (فو ۱۰۳۱) هم تکرار نموده است (مناوی، ۱۹۳۸، ج ۱: ۱۹۸).

با جستجو در منابع درمی‌یابیم که دو اشتباه از ابونعیم و ابوالفرج دربارهٔ احمد خضرویه سر زده است، نخست اینکه نام او را «احمد بن الخضر» نوشته‌اند و دیگر که ناشی از اشتباه اول است آن که او را از راویان یک حدیث پیامبر<sup>(ص)</sup> شمرده‌اند. اشتباه این دو به پاره‌ای از نوشته‌های معاصر نیز سرایت کرده است، مثلاً در این کتابها نام احمد خضرویه را «احمد بن خضر» نوشته‌اند: لغت‌نامه، ذیل احمد (ج ۱، ص ۱۰۰۵)؛ ابراهیم ادهم، زندگی و سخنان او (ص ۱۲۲)؛ پیران بلخ (ص ۳۶۵).

مؤلف پیران بلخ نام کامل احمد خضرویه را «ابوحامد احمد بن خضر یا احمد بن خضرویه بلخی» ضبط کرده و قول ابونعیم را دربارهٔ حدیث روایت کردن احمد مسلم گرفته و می‌نویسد: «حدیثی که از احمد بن خضرویه با واسطه نقل شده، این است: قال النبی تسحروا فان السحور برکة، سحر خیزی کنید که سحرها برکتند» (نوربخش، ۱۳۷۹: ۳۶۵).

ایشان نه تنها در کل قضیه اشتباه کرده بلکه حدیث را هم غلط معنی کرده است. شاید این مضمون رایج که «سحرخیز باش تا کامروا شوی» نیز در این غلط معنی کردن تأثیر داشته است، مضمون رایجی که با لفظ «برکت» در این کلمهٔ قصار هم مجال بروز یافته است: «البرکه فی البکور» (معجم کنوز الامثال و الحكم العربیه: ۳۷۴). برای روشن شدن مطلب، ابتدا حدیث مزبور را بررسی می‌کنیم، آنگاه به سراغ «احمد بن خضر» می‌رویم.

این حدیث را منابع قبل از سال ۵۰۰ هجری با یک اختلاف جزئی در لفظ به دو شکل ضبط کرده‌اند؛ یکی همان است که ابونعیم در حلیه الاولیاء ذکر کرده که در سه کتاب حدیث هم آمده است و دیگر صورت رایج‌تر آن که چنین است: «تَسَحَّرُوا فَانَّ فِي السَّحُورِ بَرَكَةٌ». این شکل رایج‌تر در سی و سه کتاب حدیث قبل از سال ۵۰۰ هجری از مصنف عبدالرزاق (فو ۲۱۱) گرفته تا فوائد ابن منده (فو ۴۷۵) آمده است (عبدالرزاق، بی‌تا، ج ۴: ۲۲۷ و ۲۲۸؛ ابن منده، ۱۴۱۲: ۷۳).

این حدیث از لحاظ موضع و موضوع در کنار روایات مربوط به ماه رمضان و احکام روزه قرار گرفته و معمولاً بلافاصله پس از آن، یکی دو قول دیگر از پیغمبر (ص) می‌آید که ارتباط معنایی استواری با این سخن دارد. این اقوال را با حذف سلسلهٔ راویان ذکر می‌کنیم:

قال رسول الله (ص): تسخروا فانّ في السحور بركة. [...] انّ رسول الله (ص) قال: فصل ما بين صيامنا و صيام اهل الكتاب اكلة السحور.<sup>(۱۸)</sup>

قال رسول الله (ص): تسخروا فانّ في السحور بركة. [...] عن النبي (ص) قال: استعينوا بطعام السحور على صيام النهار و بالقيلوله على قيام الليل.<sup>(۱۹)</sup>

از اینها که بگذریم در قاموس‌های فقه و لغت در ذیل مادهٔ «سحر» این موارد را می‌بینیم: السحور: طعام السحور و شرابه؛ و فی الحدیث الشریف: تسخروا فانّ فی السحور بركة (سعدی ابوجیب، ۱۴۰۸: ۱۶۸). تَسَخَّرْتُ: أَكَلْتُ السَّحُورَ (زمخشری، ۱۴۱۹، ج ۱: ۴۴۱). تَسَخَّرَ: غَدَاى سَحْرِى خُورِد. سَحُور: غَدَا و نُوَشِيدِنِى سَحْرِى (لویس معلوف، ۱۳۸۰، ج ۱: ۷۱۶). سحور به همین معنی در شعر فارسی و از جمله در این بیت حافظ نیز آمده است:

گر فوت شد سحور چه نقصان صبح هست از می کنند روزه‌گشا طالبان یار

(به نقل از دهخدا، ۱۳۷۲، ذیل «سحور»)

به این ترتیب معنی سخن حضرت رسول (ص) این است که [چون خواستید روزه بگیرید] سحری بخورید که در سحری (خوردنی و نوشیدنی سحر) برکت هست.

اکنون باید ببینیم احمد بن خضر کیست و چرا با «احمد بن خضرویه» اشتباه شده است. در کتابهای تاریخ و تراجم و حدیث و رجال به این نامهای مشابه برمی‌خوریم: ۱- احمد بن خضر صوفی ۲- احمد بن خضر معروف به خاموش یا صامت ۳- احمد بن خضر شافعی ۴- احمد بن خضر خزاعی ۵- احمد بن خضر مروزی ۶- احمد بن خضر.

احمد بن خضر صوفی در سال ۶۲۵ هـ . ق درگذشته است (ذهبی، ۱۹۹۳، ج ۲۲: ۱۵۲). احمد بن خضر معروف به خاموش یا صامت در قرن پنجم زنده بوده، زیرا ابوالفتح طاهر نوّه ابوسعید ابوالخیر که در سال ۵۰۲ وفات یافته، او را ملاقات کرده بوده است (قرزینی، ۱۹۸۷، ج ۱: ۴۰۹). ضمناً این احمد بن خضر خاموش از مشایخ ابوالفتح طاهر به شمار می‌رود (محمد بن منور، ۱۳۸۱: بخش اول، ص صد و چهل شش - صد و چهل و هفت). احمد بن خضر شافعی از پیشوایان بزرگ نیشابور بوده و در سال ۳۴۴ فوت کرده است (ذهبی، ۱۹۹۳، ج ۱۵: ۵۰۱). احمد بن خضر خزاعی و احمد بن خضر مروزی هر دو یک نفرند که برخی منابع نام او را احمد بن خضر خزاعی مروزی نوشته‌اند<sup>(۲۰)</sup> و پاره‌ای دیگر او را با یکی از این دو نسبت ذکر کرده‌اند، لیکن شهرت او با نسبت مروزی ظاهراً شایعتر بوده است، زیرا این صورت اخیر بیشتر ذکر شده است.<sup>(۲۱)</sup>

این احمد بن خضر مروزی همان کسی است که در حلیه الاولیاء و صفة الصفوة با احمد بن خضرویه بلخی اشتباه شده است. چرایی این تخیط و التباس را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:

۱- تشابه اسمی احمد بن خضرویه و احمد بن خضر ۲- خراسانی بودن هر دو (بلخی و مروزی) ۳- دور نبودن زمان زندگی هر دو از هم. احمد بن خضر در ۳۱۵ هـ . ق وفات یافته است. ۴- معروف بودن هر دو در زمان خود، چرا که

هم اقوال احمد بن خضرويه دهان به دهان می‌گشته و سینه به سینه نقل می‌شده و هم روایات احمد بن خضر در خراسان منتشر بوده است.

مؤلف تاریخ بغداد درباره احمد بن خضر مروزی می‌نویسد: «احمد بن الخضر بن محمد بن ابی عمرو ابوالعباس المروزی قدم بغداد و حدث بها عن محمد بن عبده المروزی. روی عنه سعید بن احمد بن العراد و ابوبکر النقاش المقرئ و ابوالقاسم الطبرانی و غیرهم. روایات احمد بن الخضر هذا عند اهل خراسان کثیرة منتشرة [...] احمد بن الخضر مات فی سنة خمس عشرة و ثلاثائة» (خطیب بغدادی، ۱۹۹۷، ج ۴: ۳۶۱).

این که خطیب می‌نویسد «احمد بن الخضر هذا» برای آن است که با احمد بن خضر شافعی اشتباه نشود. احمد بن خضر شافعی که پیشتر ذکرش گذشت، خود از احمد بن خضر مروزی روایت شنیده بوده است (ذهبی، ۱۹۹۳، ج ۱۵: ۵۰۱) بنابراین «احمد بن خضر» نیز کسی نیست جز احمد بن خضر مروزی یا احمد بن خضر شافعی و احمد خضرویه هم هیچ حدیثی روایت نکرده است.

### استادان، شاگردان و مصاحبان

منابع احوال احمد خضرویه تصریح دارند که استاد او ابو عبدالرحمن حاتم بن عنوان معروف به حاتم اصم (فو ۲۳۷) بوده است.<sup>(۲۲)</sup> نیز نوشته‌اند که وی از صالح بن عبدالله تفسیر سماع کرده است. عوفی (فو ۶۳۵) (تألیف کتابش: ۶۳۰) احمد را شاگرد ابوسلیمان دارانی (فو ۲۱۵) می‌داند (عوفی، ۱۳۷۱: ۲۹۱)، حال آن که هیچ کدام از مآخذ قبل از او و بعد از او اشاره‌ای به این مطلب ندارند.

در باب شاگردان احمد روایتی هست که وی همراه هزار تن از آنان به ملاقات بایزید رفت.<sup>(۲۳)</sup> این تعداد مرید چنانکه فریتز مایر نیز خاطرنشان کرده مبالغه‌آمیز و باورنکردنی است (مایر، ۱۳۷۸: ۳۳۹ و ۳۴۱).

منظور از «هزار» در گفتار و نوشتار فارسی، عموماً بیان کثرت است نه عدد دقیق. شواهد بی‌شمار از این نوع کاربرد هزار و مشتقات آن مانند ده‌هزار و صد هزار را می‌توان در متون نظم و نثر قدیم و جدید یافت. به همین دلیل گاهی که تعداد دقیق مد نظر بوده، آن را با آوردن قرینه‌ای در کلام مشخص می‌کرده‌اند، مانند کلمه «شمرده» در این بیت فردوسی:

سپردار و جوشن وران صد هزار  
شمرده به لشکرگه آمد سوار

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۰۶، ب ۴۵۵)

و گاهی حتی در مورد اعداد دیگر نیز، وقتی تأکید روی شمار معین باشد، نشانه‌ای می‌آورند، مانند این دو شاهد:

شش ماه شمرده در این کار صرف کرد (فروزانفر، ۱۳۷۸، ج ۱، صفحه ۱ ب از مقدمه مصحح).

مدت چهار ماه شمرده آن نمونه‌های مطبوعه که آماده شده بود، به طبع نرسید (همان، ج ۶، صفحه ۱ ب از مقدمه مصحح). ذکر چند نمونه از نظم و نثر فارسی و عربی که «هزار» و «الف» در آنها برای بیان کثرت آمده، خالی از فایده نیست، امید که به ملالت نینجامد:

به جنگ در شدند. از این سوی و از آن سوی. تا آنکه که هزار مرد وُرنا کشته شد (محمّدبن منور، ۱۳۸۱، بخش اول: ۲۲۵).

اگر تو مرا از این شراب دو قدح بدهی مرا هیچ سماع‌گر نباید. من خود هزار تن را سماع کنم. (همان: ۲۵۶).

و ما بکثیر الف خلّ و صاحب  
و انّ عدوّاً واحداً لکثیر



(همان، بخش دوم: ۶۴۰)

هزار دشمنم را می‌کنند قصد هلاک

گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک

(حافظ)

به این ترتیب روشن است که در ماجرای ملاقات احمد و بایزید، منظور از هزار مرید، کثرت همراهان احمد است نه تعداد دقیق آنها، و از کلمه «مرید» هم در اینجا نباید گمان کرد آن همراهان همه مرید احمد بوده‌اند بلکه در واقع مشتاقان دیدار بایزید بوده‌اند، صوفیان جوانی که نام و آوازه بایزید را شنیده بوده و این پیر پر سفر احمد خضرویه را هم می‌شناخته‌اند و اظهار علاقه کرده‌اند که در سایه هدایت او به دیدار بایزید نائل شوند، زیرا اگر همه آنها مرید احمد می‌بودند، می‌بایست نامشان در شمار مریدان احمد ثبت می‌افتاد، در حالی که شرح حال نویسان تنها از چند تن در ردیف شاگردان و مریدان احمد خضرویه نام برده‌اند که عبارتند از:

۱- ابوعبدالله محمد بن فضل بلخی (فو ۳۱۹). برخی منابع وی را مرید احمد خضرویه می‌دانند و بعضی فقط به صحبت آنها اشاره کرده‌اند.<sup>(۲۴)</sup> علاوه بر گزارش برخی تذکره‌نویسان، اختلاف زیاد سن ایشان نیز استادی احمد را بر محمد تأیید می‌کند. محمد فضل چند قول و حکایت استادش احمد خضرویه را نیز روایت کرده است.

۲- ابوعبدالله محمد بن حسن حکیم ترمذی (فو حدود ۲۹۶). مصحح کتاب ختم الاولیاء، از آثار حکیم ترمذی، احمد خضرویه را از استادان وی می‌داند (ترمذی، ۲۰۰۱: ۳۳ - ۳۴) ولی منابع کهن تنها به مصاحبت آن دو اشاره کرده‌اند (سلمی، ۱۹۵۳: ۲۱۷؛ قشیری ۲۰۰۳: ۸۶ - ۸۷؛ قشیری ۱۳۷۴: ۶۱؛ عطار، ۱۳۷۰ ج ۲: ۹۱؛ جامی، ۱۳۷۵: ۱۱۸).

کسی از شرح حال نویسان اشاره ندارد به اینکه این اشخاص تحت مراقبت و تعلیم شیخ به سیر و سلوک پرداخته‌اند، آنچه مسلم است اینکه ایشان به سن کوچک‌تر از احمد بوده‌اند و در روزگار شهرت احمد و سن کمال یا کهنسالی او، با وی مصاحبت داشته‌اند و پس از فوتش بعضی اقوال یا حکایت‌هایی را که از او شنیده بوده‌اند، روایت کرده‌اند. احمد خضرویه به واسطه عمر طولانی و سفرهای بسیارش، تعدادی از متصوفه عصر را دیده و با برخی مصاحبت هم داشته است. اینها عبارتند از:

۱- ابوتراب عسکر بن حصین نخشی (فو ۲۴۵). با احمد خضرویه مصاحبت داشته است.<sup>(۲۵)</sup>

۲- ابوبکر محمد بن عمر حکیم وراق ترمذی (از طبقه ثانیه). هجویری می‌گوید احمد خضرویه را دیده بود، ولی اغلب معتقدند با احمد خضرویه مصاحبت داشته است.<sup>(۲۶)</sup>

۳- ابوبکر محمد بن حامد بن محمد بن اسماعیل بن خالد ترمذی (از طبقه ثانیه)، احمد خضرویه را دیده و بعضی از اقوال و حکایات او را روایت کرده است.<sup>(۲۷)</sup>

۴- ابوحفص (عمرو بن سلمه یا عمرو بن سلم یا عمر بن مسلمه یا عمر بن سالم یا عمرو بن مسلم) حداد نیشابوری (فو ۲۶۴). با احمد خضرویه رفاقت داشته و احمد در نیشابور به دیدن او رفته است. ابوحفص از احمد و همسر او فاطمه به نیکی یاد کرده است.<sup>(۲۸)</sup>

۵- ابواسحاق ابراهیم بن ادهم (فو ۱۶۱). خواجه عبدالله انصاری (فو ۴۸۱) و عبدالرحمن جامی (فو ۸۹۸) نوشته‌اند که احمد خضرویه ابراهیم بن ادهم را دیده بوده است (انصاری، ۱۳۶۲: ۹۸؛ جامی، ۱۳۷۵: ۵۳). اما ذهبی معتقد است که احمد هیچگاه صحبت ابراهیم را در نیافته: «یقال ان ابن خضرویه صحب ابراهیم بن ادهم. قلت لم یدرکه ابا» (ذهبی، ۱۹۹۳، ج ۱۱: ۴۸۸).

بنابر سالهایی که به عنوان تاریخ فوت ابراهیم ادهم ذکر کرده‌اند یعنی سالهای ۱۶۱ یا ۱۶۲ یا ۱۶۶، احمد خضرویه (۱۴۵ - ۲۴۰) در آن هنگام سنین شانزده تا بیست و یک را طی می‌کرده، پس می‌توانسته ابراهیم را ببیند و سخنانی از او بشنود و نقل کند. در روزگار رونق تصوّف حتّی رسم بوده که گاه کودکی را برای تبرک نزد شیخی برند و آن کودک خردسال تبرکاً چیزی از شیخ سماع کند، چنانکه ابونصر خُرضی وقتی هفت هشت سال بیشتر نداشت، محضر ابوالقاسم قشیری (فو ۴۶۵) را در آخرین سالهای زندگی او درک نمود و چیزی هم به تبرک از او سماع کرد (ر. ک: محمد بن منور، ۱۳۸۱، بخش دوم، ص ۶۸۱؛ ابوروح لطف‌الله، ۱۳۷۶: ۱۸ - ۱۹). دیدار احمد و ابراهیم از نظر سنّ و سال آنها اگرچه بی‌اشکال است اما باید به خاطر داشت که ابراهیم ادهم حدود سال ۱۲۹ هـ. ق یعنی سال قیام ابومسلم (تولد: حدود ۱۰۰ - قتل: ۱۳۷) علیه خلافت بنی‌امیه، از خراسان به نواحی شام رفت و تا پایان عمر هیچ‌وقت به خراسان بازنگشت. از سوی دیگر هیچ اشاره‌ای در هیچ منبعی نیست که احمد خضرویه به شام سفر کرده یا در مکه یا جایی دیگر با ابراهیم دیدار نموده باشد.

چنانکه گذشت کهن‌ترین مأخذی که صراحت دارد احمد، ابراهیم را دیده بوده طبقات الصّوفیة انصاری است. منابع قبل از او هیچ کدام چنین تصریحی ندارند، اما دو سخن از سخنان ابراهیم را از قول احمد خضرویه نقل کرده‌اند. کهن‌ترین این منابع، طبقات الصّوفیة سلمی (فو ۴۱۲) است. سلسلهٔ روایان قول ابراهیم در این کتاب چنین است: سلمی منصور بن عبدالله محمد بن حامد احمد خضرویه ابراهیم ادهم (سلمی، ۱۹۵۳: ۳۷ - ۳۸). پس از سلمی، بیهقی (فو ۴۵۸) در زهد الکبیر (۲۰۰) و شعب الایمان (۴۳۸/۵) و قشیری (فو ۴۶) در رساله (۳۲ - ۳۳) سخنان ابراهیم را از قول احمد خضرویه نقل کرده و خود تصریح نموده‌اند که مأخذشان سلمی است. بنابراین بعید نیست که خواجه عبدالله انصاری این روایات را دیده و استنباط کرده باشد که احمد خضرویه ابراهیم ادهم را دیده بوده است. اما سلمی و قشیری نام ابراهیم ادهم را در کنار نام کسانی که احمد خضرویه آنها را دیده بوده، ذکر نکرده‌اند. آیا احمد خود، ابراهیم را ندیده بوده و اقوال او را از کس دیگری شنیده و هنگام نقل آن، نام راوی را - به دلیلی که بر ما روشن نیست - نیاورده است؟ این امر با مشرب و مسلک او که مبتنی بر صدق است و دقّت و اهتمامی که مشایخ آن عهد برای استواری قول خود در نقل نام روایان داشته‌اند، سازگار نیست. حاصل اینکه قرائن تاریخی، دیدار احمد خضرویه را با ابراهیم ادهم تأیید نمی‌کنند.

۶- ابویزید طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان مشهور به بایزید بسطامی (فو ۲۶۱). سه دیدار از دیدارهای احمد و بایزید را کتابهای تصوّف و تاریخ ثبت کرده‌اند. یک ملاقات او هنگام بازگشت از سفر حج بوده که در بسطام بایزید را دیده است. در دو ملاقات دیگر که به قصد دیدن بایزید به بسطام رفته، یک بار بنا به درخواست همسرش فاطمه و به اتفاق او بوده و یک بار هم با جمعی از مریدانش بوده است. در این دیدارها میان احمد و بایزید و فاطمه گفتگوهای صورت گرفته و بایزید از فاطمه و احمد به بزرگی یاد کرده است. همچنین باید یادآور شد که احمد خضرویه یکی از روایان حکایات بایزید است.<sup>(۲۹)</sup>

۷- یحیی بن معاذ رازی (فو ۲۵۸). منابع اشاره‌ای به مصاحبت احمد و یحیی نکرده‌اند اما در دو جا آمده است که چون یحیی بن معاذ از ری به نیشابور آمد و قصد رفتن به بلخ را داشت، احمد خضرویه خواست که او را مهمان کند، بر این اساس ممکن است احمد، یحیی بن معاذ را دیده باشد (هجوری، ۱۳۸۳: ۱۸۴؛ عطّار، ۱۳۷۰، ج ۱: ۲۸۹).

۸- احمد حرب (فو ۲۳۴). در فضائل بلخ (ص ۲۲۴) آمده است که احمد خضرویه ابومحمد و احمد حرب را دید و از ایشان سؤالی پرسید. این مطلب در هیچ یک از منابع دیگری که ما دیده‌ایم، نیامده است. نیز شایان ذکر است که هویت ابومحمد یا چنان که در فضائل بلخ آمده «شیخ ابومحمد»، بر ما معلوم نگشت.

### پی‌نوشت

۱. طبقات الصوفیة سلمی، ص ۱۰۱ و تاریخ التراث العربی، ج ۱، جزء ۴، ص ۱۱۲، در نسخه خطی لیدن از حلیة الاولیاء «خضرویه» نوشته شده. به نقل از: نیکلسون، شرح مثنوی، دفتر دوم، ص ۶۴۰.
۲. ذکر سلطان العارفین ابویزید قدس سره، در مجموعه تحریرات خواجه عبدالله انصاری، فیلم شماره ۴۸۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ورق ۳۲۹، ۳۳۰ و ۳۴۳.
۳. حدائق الحقائق، ورق ۴۸ پ.

#### 4. The Encyclopaedia of Islam, vol. I, p. 162

۵. ر. ک: طبقات الصوفیة سلمی ۱۰۴؛ الرساله القشیریه ۶۲ - ۶۳؛ بیاض و سواد ۱۷۸؛ طبقات انصاری ۹۸؛ تاریخ گزیده ۶۴۰؛ تاریخ بناکتی ۱۶۸؛ مجمل فصیحی ۳۱۴؛ النجوم الزاهره ۳۰۳/۲؛ حبیب السیر جزء سوم از مجلد دوم ص ۲۷۰.
۶. عدد ۸۵۴ را فؤاد سزگین نیز ذکر کرده است (تاریخ التراث العربی، ج ۱، جزء ۴ ص ۱۱۲).
۷. محمد ابراهیم خلیل، «حضرت احمد خضرویه و زوجه‌شان»، آریانا، سال دوم، شماره پنجم، ص ۱۳ - ۱۴.
۸. به نقل از سعید نفیسی در مقدمه دیوان انوری، ص ۴۹.
۹. محمد ابراهیم خلیل، «حضرت احمد خضرویه و زوجه‌شان»، آریانا، سال دوم، شماره پنجم، ص ۱۳.
۱۰. همان، ص ۱۴.

۱۱. این دو احتمال یعنی جوان بودن احمد خضرویه هنگام ازدواج و از فتیان بودن او به نوعی به هم ربط دارند، زیرا از طرفی ازدواج در جوانی امری طبیعی و عادی و رایج است و از طرف دیگر گفته‌اند احمد در ابتدای حال از فتیان بوده و این معنی از سخن فاطمه به او برمی‌آید، چه وقتی که احمد نخستین بار پیشنهاد فاطمه را برای ازدواج رد می‌کند، فاطمه به او پیغام می‌فرستد که: «یا احمد من تو را مرد آن نپنداشتم که راه حق بزنی. راهبر باش نه راهبر» (هجوی، ۱۳۸۳: ۱۸۳) و این سخنی است که چون بخواهند غیرت جوانمردی را به جوش آورند، می‌گویند؛ یعنی اینکه به جوانمردی چنین بگویند محتمل‌تر است تا به صوفی‌ای.

۱۲. مؤلف فضائل بلخ او را «مهد علیه» نامیده است. مصحح این کتاب خاطر نشان کرده که «شاید ام‌علی کنیت و مهد علیه لقب و فاطمه اسمش باشد». (واعظ بلخی، ۱۳۵۰: ۲۲۶).

۱۳. مثلاً در کشف المحجوب ۱۸۳ و تذکره، ج ۱: ۲۸۸.

۱۴. احمد خضرویه در ابتدای حال از فتیان بوده است. به یادداشت شماره ۱۱ رجوع شود.

۱۵. یک نمونه دیگر که تأییدی است بر ماجرای احمد و فاطمه این است که زنی در بلخ علاقه خود را به ازدواج با ابومنصور محمد پدر خواجه عبدالله انصاری با پیر ابومنصور یعنی شریف حمزه عقیلی هروی که در بلخ می‌زیست، در میان می‌گذارد و پیر پیغام زن را برای ابومنصور می‌برد و هنگامی که ابومنصور نمی‌پذیرد، پیر به او می‌گوید «آخر زن خواهی و ترا پسری آید» (طبقات الصوفیة انصاری، مقدمه دکتر محمد سرور مولایی، ص هشت).

۱۶. حکایت دیدار احمد و فاطمه با سلطان العارفین و گفتگوی آنها، در این کتابها آمده است: حلیة الاولیاء ۴۲/۱۰؛ کشف المحجوب ۱۸۳ - ۱۸۴؛ کتاب الثور من کلمات ابی طیفور، در: شطحات الصوفیه ۱۷۰؛ تلبیس ابلیس ۴۲۵؛ تذکره الاولیاء ۲۸۸/۱ - ۲۸۹؛ دستورالجمهور ورق ۳۷ - ۳۸؛ سیر اعلام النبلاء ۴۸۸/۱۱؛ مجمل فصیحی ۳۱۴؛ جستجو در تصوف ایران ۴۰.

۱۷. زرین کوب در ادامه مطلب نوشته: «در انتخاب این نامها هم غالباً از نام خویشان خانواده، از نام دوستان و آشنایان و گهگاه از ذوق و آرزوی خویش الهام می‌گرفتند. گاه سرپرست یا نیای خانواده، کنیه خویش را به نوزاد می‌داد و گاه پدر و مادر هر یک به سلیقه خود

كنيه‌ای بر اسم فرزند می‌افزود، چنانکه بعدها وقتی کودک بزرگ می‌شد، کنیه‌ها داشت و نامها» (فرار از مدرسه، ص ۲). نیز به یادداشت صفحه ۲۱۰ همان کتاب بنگرید.

۱۸. صحیح مسلم ۱۳۰/۳ ۱۳۱؛ سنن الترمذی ۱۰۶/۲؛ المحلی ۲۴۰/۶؛ فضائل الاوقات ۲۹۱.
۱۹. سنن ابن ماجه ۵۴۰/۱؛ تلخیص الحیبر ۴۱۸/۶.
۲۰. مانند المعجم الكبير طبرانی ۳۷۱/۱۱ و ۱۴۴/۱۲.
۲۱. مثلاً در لسان المیزان ۲۶۱/۱؛ الاحادیث المختارة ۳۵۴/۳؛ تاریخ بغداد ۱۵۶/۳ و ۱۰۷/۴؛ المعجم الكبير طبرانی ۲۳۵/۳ و ۴۸/۱۰ و ۱۲۰/۲۲.
۲۲. طبقات سلمی ۹۱؛ الرسالة قشیریة ۵۹ و ترجمه آن ۴۲؛ كشف المحجوب ۱۷۵؛ فضائل بلخ ۱۶۹؛ تذکرة الاولیاء ۲۸۸/۱؛ سیر اعلام النبلاء ۴۸۷/۱۱؛ تاریخ التراث العربی ج ۱؛ جزء ۴؛ ص ۱۱۲.
۲۳. رجوع شود به: التور من کلمات ابی طیفور ۷۲؛ ذکر سلطان العارفين ابويزيد، ورق ۳۲۹؛ تذکرة الاولیاء ۱۴۸/۱؛ دستور الجمهور، ورق ۳۷.
۲۴. كشف المحجوب (ص ۲۱۵) و تذکرة الاولیاء (ج ۲ ص ۸۸) او را مرید احمد خضرويه می‌دانند. مؤلف فضائل بلخ (ص ۲۸۱) وی را از «پاران و اقرباء و عظماء شیخ احمد خضرويه» می‌خواند و منابع دیگر فقط به صحبت این دو شیخ اشاره کرده‌اند (طبقات سلمی ۲۱۲؛ حلیة الاولیاء ۲۳۲/۱۰؛ صفة الصفوة ۱۶۵/۴؛ المنتظم ۲۳۹/۶ و ۲۴۰؛ رسالة قشیریة ۸۰ و ترجمه آن ۵۷؛ طبقات انصاری ۳۰۶؛ تاریخ بناکتی ۱۸۹؛ سیر اعلام النبلاء ۵۲۴/۱۴؛ العبر فی خبر من عبر ۱۸۲/۲).
۲۵. طبقات سلمی ۱۰۱؛ الرسالة قشیریة ۶۲ و ترجمه آن ۴۴؛ طبقات انصاری ۹۸؛ صفة الصفوة ۱۶۳/۴؛ المنتظم ۲۷۵/۱۱؛ فضائل بلخ ۲۲۰؛ تذکرة الاولیاء ۲۸۸/۱؛ آثار البلاد ۳۳۴؛ تحفة العرفان ۶؛ طبقات الاولیاء ۳۷؛ نفحات الانس ۵۳؛ طبقات الكبرى ۸۲/۱.
۲۶. طبقات سلمی ۲۲۱؛ الرسالة قشیریة ۸۷ و ترجمه آن ۶۲؛ كشف المحجوب ۲۱۷؛ طبقات انصاری ۳۱۷؛ تذکرة الاولیاء ۱۰۳/۲؛ نفحات الانس ۱۲۳؛ حاشیة ردالمحتار ۶۳/۱.
۲۷. طبقات سلمی ۱۰۴ و ۲۸۰؛ حلیة ۴۲/۱۰؛ رسالة قشیریة ۶۲ و ترجمه آن ۴۴؛ طبقات انصاری ۳۹۳؛ صفة الصفوة ۱۶۴/۴؛ المنتظم ۲۷۶/۱۱؛ الثبات عندالممات ۱۷۰؛ فضائل بلخ ۲۲۱؛ نفحات الانس ۱۵۹.
۲۸. طبقات سلمی ۱۰۱ و ۱۱۶؛ الرسالة قشیریة ۶۲ و ترجمه آن ۴۴؛ كشف المحجوب ۱۸۴؛ طبقات انصاری ۹۸ و ۱۱۳؛ صفة الصفوة ۱۲۱/۴ و ۱۶۳؛ المنتظم ۲۷۵/۱۱؛ فضائل بلخ ۲۲۰؛ تذکرة الاولیاء ۲۸۸/۱، تحفة العرفان ۶؛ نفحات الانس ۵۳ و ۵۶؛ طبقات الكبرى ۸۲/۱؛ طرائق الحقائق ۱۷۷/۲ و ۲۱۰؛ ملامت و ملامتین ۹.
۲۹. طبقات سلمی ۱۱۰ و ۱۰۵؛ الرسالة قشیریة ۶۲ و ترجمه آن ۴۴؛ طبقات انصاری ۹۸؛ صفة الصفوة ۱۶۳/۴؛ المنتظم ۲۷۵/۱۱؛ التور من کلمات ابی طیفور ۷۳؛ ذکر سلطان العارفين ابويزيد، ورق ۳۲۹؛ فضائل بلخ ۲۲۰؛ تذکرة الاولیاء ۲۹۰/۱؛ تحفة العرفان ۶؛ دستورالجمهور، ورق ۲۵ و ۳۷؛ نفحات الانس ۵۳؛ طبقات الاولیاء ۳۷؛ طبقات الكبرى ۸۲/۱؛ The Encyclopaedia of Islam, volume I, p.162.

## منابع

- ابن تغری بردی الاتابکی، جمال‌الدین ابوالمحاسن یوسف، بی‌تا، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، المؤسسة المصرية العامة للتألیف و الترجمة و الطباعة و النشر، مصر.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد، ۱۴۰۶، الثبات عند الممات، تحقیق عبدالله الیثی الانصاری؛ الطبعة الاولى، مؤسسة الكتب الثقافية، بیروت.

ابن جوزى، ابوالفرج عبدالرحمن بن على بن محمد، ١٣٩٩ هـ . ١٩٧٩ م. صفة الصّوة، تحقيق محمود فاخورى د. محمد رواس قلعه جى، الطبعة الثانية، دارالمعرفة، بيروت.

ابن جوزى، ابوالفرج عبدالرحمن بن على بن محمد، ١٤١٢ هـ . ١٩٩٢ م. المنتظم فى تاريخ الملوك و الامم (حتى ٢٥٧ هـ)، تحقيق محمد و مصطفى عبدالقادر عطا، الطبعة الاولى، دارالكتب العلمية، بيروت.

ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، ١٣٨٤ هـ . ١٩٦٤ م. تلخيص الحبير، تحقيق السيّد عبدالله هاشم اليمانى المدنى، المدينة المنورة.

ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، ١٣٩٠ هـ . ١٩٧١ م. لسان الميزان، الطبعة الثانية، مؤسّسة الاعلمى للمطبوعات، بيروت لبنان.

ابن حزم الاندلسى، بى تا، المحلى، تحقيق احمد محمد شاكر، دارالفكر، بيروت.

ابن خرقانى، دستورالجمهور فى مقام ابى طيفور (مقامات با يزيد بسطامى)، نسخة كتابخانه گنج بخش، مركز تحقيقات فارسى ايران و پاكستان، اسلام آباد، شماره ٨٩٠/٦٩٧٦.

ابن عابدين، محمد امين، ١٤١٥ هـ . ١٩٩٥ م. حاشية ردّ المحتار على الدرّ المختار شرح تنوير الابصار فى فقه مذهب الامام ابى حنيفه

التّعمان و يليه تكملة ابن عابدين لنجل المؤلّف، دارالفكر، بيروت - لبنان.

ابن ملقن، سراج الدين ابو حفص عمر بن على بن احمد مصرى، ١٤٠٦ هـ . ١٩٨٦ م. طبقات الاولياء، حقّقه و خرّجه نورالدين شريبه،

الطبعة الثانية، دارالمعرفة، مجموع البحوث الاسلاميه، الازهر.

ابن منده، عبدالوهاب بن محمد بن اسحاق بن محمد، ١٤١٢، الفوائد، تحقيق مسعد عبدالحميد، الطبعة الاولى، دارالصّحابة للتّراث،

طنطا.

ابو روح لطفالله، جمال الدين ابوروح لطفالله بن ابى سعيد بن ابى سعد، ١٣٧٦، حالات و سخنان ابوسعيد ابوالخير، تصحيح و تعليقات

دكتور محمدرضا شفيعى كدكنى، چاپ چهارم، انتشارات آگاه، تهران.

ابونعيم اصفهانى، الحافظ ابونعيم احمد بن عبدالله، ١٣٥٧ هـ . ١٣٩٨ م. حلية الاولياء و طبقات الاصفياء، الطبعة الاولى، مكتبة الخانجى و

مطبعة السّعادة، مصر.

انصارى هروى، خواجه عبدالله، ١٣٦٢، طبقات الصّوفيه، مقابله و تصحيح دكتور محمد سرور مولاى، انتشارات توس.

انورى، اوحدالدين، ١٣٣٧، ديوان انورى، به كوشش سعيد نفيسى، مؤسّسة مطبوعاتى پيروز.

بدوى، عبدالرحمن، ١٩٧٨، شطحات الصّوفيه، الطّبعة الثّالثة، وكالة المطبوعات، الكويت.

برتلس، يوغنى ادواردويچ، ١٣٧٦، تصوّف و ادبيات تصوّف، ترجمه سيروس ايزدى، چاپ دوم، انتشارات اميركبير، تهران.

بناكتى، فخرالدين ابوسليمان داود بن تاج الدين ابوالفضل محمد بن محمد بن داود، ١٣٤٨، تاريخ بناكتى، به كوشش دكتور جعفر شعار،

انتشارات انجمن آثار ملى، تهران.

بيهقى، ابوبكر احمد بن حسين، ١٤١٠، شعب الايمان، تحقيق محمد السعيد بسيونى زغلول، الطبعة الاولى، دارالكتب العلميه، بيروت.

بيهقى، ابوبكر احمد بن حسين، ١٤١٠، فضائل الاوقات، تحقيق عدنان عبدالرحمن مجيد القيسى، الطبعة الاولى، مكتبة المناره، مكّة

المكرّمه.

بيهقى، ابوبكر احمد بن حسين، ١٤٠٨ هـ . ١٩٨٧ م. كتاب الزّهد الكبير، حقّقه و خرج احاديثه و فهرسه الشّيخ عامر احمد حيدر، الطبعة

الاولى، دارالجمان مؤسّسة الكتب الثقافيه، بيروت لبنان.

ترجمة الرسالة قشيريّة، ١٣٧٤، با تصحيحات و استدراقات بديع الزّمان فروزانفر، چاپ چهارم، انتشارات علمى و فرهنگى، تهران.

ترمذى، ابوعبدالله محمد بن على بن حسن حكيم، ١٤٢٢ هـ . ٢٠٠١ م. ختم الاولياء، تحقيق عثمان اسماعيل يحيى، الطّبعة الثانية،

المكتبة الكاثوليكيّة، بيروت.

ترمذی، الامام الحافظ ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ بن سورہ، ۱۴۰۳، سنن الترمذی و هو الجامع الصحیح، حقّقه و صحّحه عبدالوہاب عبداللطیف، دارالفکر، بیروت.

جامی، نورالدین عبدالرحمان، ۱۳۷۵، نفحات الانس من حضرات القدس، مقدّمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی، چاپ سوم، انتشارات اطلاعات، تهران.

حفیظی، مینا، ۱۳۷۵، «احمد خضرویہ بلخی»، دائرۃالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، چاپ اول، مؤسسۃ فرهنگی انتشاراتی حیان، تهران.

حمدالله مستوفی، حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر، ۱۳۶۲، تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران.

حنبلی مقدسی، ابو عبدالله محمد بن عبدالواحد بن احمد، ۱۴۱۰، الاحادیث المختاره، تحقیق عبدالملک بن عبدالله بن دھیش، الطبعة الاولى، مكتبة التهضة الحديثه، مكة المكرمة.

خطیب بغدادی، الحافظ ابوبکر احمد بن علی، ۱۴۱۷ هـ . ۱۹۹۷ م. تاریخ بغداد او مدينة السلام، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیہ، بیروت لبنان.

خواند میر، غیاث الدین بن ہمام الدین الحسینی، ۱۳۵۳، حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، انتشارات کتابفروشی خیّام.

دولتشاه سمرقندی، ۱۳۸۲، تذکرۃ الشعراء، به اهتمام و تصحیح ادوارد براون، چاپ اول، انتشارات اساطیر، تهران.

ذکر سلطان العارفين ابویزید قدس سرہ، در مجموعۃ تحریرات خواجه عبدالله انصاری، فیلم شماره ۴۸۳ کتابخانۃ مرکزی دانشگاه تهران.

ذھبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان، ۱۴۱۳ هـ . ۱۹۹۳ م. سیر اعلام النبلاء، تحقیق شعیب الارنؤوط حسین الاسد، الطبعة التاسعة، مؤسسۃ الرسالہ، بیروت.

ذھبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان، ۱۹۴۸، العبر فی خبر من غبر، تحقیق د. صلاح الدین المنجد، الطبعة الثانیہ مصورة، مطبعة حكومة الكويت، الكويت.

رازی، محمد بن ابی بکر بن عبدالقادر، حقائق الحقائق، نسخه خطی محفوظ در کتابخانۃ مدرسه نمازی خوی به شماره ۶۱۲ میکروفیلم شماره ۸۹۵ در مرکز احیاء التراث الاسلامی قم.

رافعی قزوینی، عبدالکریم بن محمد، ۱۹۸۷، التّودین فی اخبار قزوین، تحقیق عزیز الله العطاردی، دارالکتب العلمیة، بیروت.

روزبهان ثانی، شرف الدین ابراهیم بن صدرالدین ابی محمد، ۱۳۴۷، تحفة العرفان فی ذکر سیّد الاقطاب روزبهان (روز بهان نامه)، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، انجمن آثار ملی.

زرّین کوب عبدالحسین، ۱۳۷۹، فرار از مدرسه، درباره زندگی و اندیشه ابو حامد غزالی، چاپ ششم، انتشارات امیرکبیر، تهران.

زمخشری، ابوالقاسم جارالله محمود بن عمر بن احمد، ۱۴۱۹ هـ . ۱۹۹۸ م. اساس البلاغة، تحقیق محمد باسل عیون السّود، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیة، بیروت لبنان.

سزگین، فؤاد، ۱۴۰۳ هـ . ۱۹۸۳ م. تاریخ التراث العربی، نقله الی العربیہ د. محمود فهمی حجازی و راجعه د. عرفه مصطفی و د. سعید عبدالرحیم، اعاد صنع الفهارس د. عبدالفتاح محمد الحلّو، الطبعة الثانیة، مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي العامة، قم ایران.

سعدی ابوجیب، ۱۴۰۸، القاموس الفقہی، الطبعة الثانیة، دارالفکر، دمشق.

سلمی، ابو عبدالرحمن، ۱۴۱۳ هـ . ۱۹۹۲ م. ذکر السنوۃ المتعبّدة الصوّفیّات، تحقیق الدكتور محمود محمد الطّناحی، مكتبة الخانجي بالقاهرة.

سلمی، ابو عبدالرحمن، ۱۳۷۲ هـ . ۱۹۵۳ م. طبقات الصوّفیّہ، بتحقیق نورالدین شریبہ، الطبعة الاولى، جماعة الازهر للتّشیر و التّالیف.

سهلجى بسطامى، ابوالفضل محمد بن على، ۱۹۷۸، كتاب النور من كلمات ابى طيفور [شطحات الصوفيه ۴۹ - ۱۸۷]، تحقيق الدكتور عبدالرحمن بدوى، الطبعة الثالثة، وكالة المطبوعات، الكويت.

سيرجانى، ابوالحسن الخواجه على بن الحسن، كتاب البياض و السواد من خصائص حكم العباد فى نعت المرید و المراد، كتابخانه آيت الله العظمى مرعى نجفى، قم، شماره مسلسل ۱۱۷.

شيخ آقا بزرگ طهرانى، بى تا، الذريعة الى تصانيف الشيعة، الطبعة الاولى، چاپخانه بانك ملى ايران، تهران.

طبرانى، سليمان بن احمد بن ايوب اللخمي، بى تا، المعجم الكبير، تحقيق حمدى عبدالمجيد السلفى، الطبعة الثانية، مكتبة ابن تيمية، القاهرة.

عبدالرزاق صنعانى، ابوبكر، بى تا، مصنف عبدالرزاق، تحقيق حبيب الرحمن الاعظمى، المجلس العلمى.

عطار نيشابورى، فريدالدين، ۱۳۷۰، تذكرة الاولياء، به سعى و اهتمام و تصحيح رنولد ان نيكلسون، چاپ سوم، دنياى كتاب.

عطار نيشابورى، فريدالدين، ۱۳۸۸، مصيبتنامه، مقدمه، تصحيح و تعليقات محمدرضا شفيعى كدكنى، ويرايش دوم (چاپ پنجم)، انتشارات سخن، تهران.

عوفى، سديدالدين محمد، ۱۳۷۱، جوامع الحكايات و لوازم الروايات، به تصحيح محمد معين، بخش دوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

فردوسى، ابوالقاسم، ۱۳۷۴، شاهنامه فردوسى براساس چاپ مسكو، به كوشش دكتور سعيد حميديان، چاپ دوم (اول براى ناشر)، دفتر نشر داد، تهران.

فروزانفر، بديع الزمان، ۱۳۷۶، رساله در تحقيق احوال و زندگانى مولانا جلال الدين محمد مشهور به مولوى، چاپ پنجم، انتشارات زوار، تهران.

فصيح خوافى، فصيح احمد بن جلال الدين محمد خوافى، ۱۳۴۱، مجمل فصيحى، به تصحيح و تحشيه محمود فرخ، كتابفروشى باستان، مشهد.

قزوينى، زكرياء بن محمد بن محمود، ۱۳۸۰ هـ . ۱۹۶۰ م. ، آثار البلاد و اخبار العباد، دارصادر - دار بيروت، بيروت.

قزوينى، محمد بن عبدالوهاب بن عبدالعلى، ۱۳۵۳، نامه هاى قزوينى به تقى زاده، به كوشش ايرج افشار، چاپ اول، انتشارات جاويدان، تهران.

قشيرى، ابوالقاسم، ۱۴۲۳ هـ . ۲۰۰۳ م.، الرسالة القشيرية، تحقيق و تعليق الشيخ عبدالحليم محمود، تقديم الدكتور ابوالخير، الطبعة الاولى، دارالخير، دمشق - بيروت.

كحاله، عمر رضا، بى تا، معجم المؤلفين، تراجم مصنفى الكتب العربيه، مكتبة المنى - بيروت و دار احياء التراث العربى، بيروت.

كمال خلابى (الدكتور)، ۱۹۹۸، معجم كنوز الامثال و الحكم العربيه (النثرية و الشعرية)، الطبعة الاولى، مكتبة لبنان ناشرون، بيروت.

لويس معلوف، ۱۳۸۰، المنجد عربى به فارسى، ترجمه محمد بندر ريگى، چاپ سوم، انتشارات ايران، تهران.

ماير، فريتس، ۱۳۷۸، ابوسعيد ابوالخير حقيقت و افسانه، ترجمه مهر آفاق بايبوردى، چاپ اول، مركز نشر دانشگاهى، تهران.

محمد ابراهيم خليل، اول جوزاء ۱۳۲۳، «حضرت احمد خسرويه و زوجه شان»، مجله ماهوار آريانا، كابل، سال دوم، شماره پنجم.

مناوى، عبدالرؤوف، ۱۳۵۷ هـ . ۱۹۳۸ م. ، الكواكب الدرية فى تراجم السادة الصوفية، نشره و صححه و علق عليه محمود حسن ربيع، مطبعة الازهر.

مولانا، جلال الدين محمد، ۱۳۷۸، كلييات شمس (ديوان كبير)، با تصحيحات و حواشى بديع الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، انتشارات اميركبير، تهران.

مولانا، جلال الدين محمد، ۱۳۷۱، مثنوى معنوى، چاپ عكسى از روى نسخه خطى قونيه، زير نظر نصرالله پورجوادى، مركز نشر دانشگاهى، تهران.

مولانا، جلال الدين محمد، ۱۳۷۵، مثنوى معنوى، به تصحيح رينولد الين نيكلسون، چاپ اول، انتشارات توس، تهران.

میهنی، محمد بن منور بن ابی سعد بن ابی طاهر بن ابی سعید، ۱۳۸۱، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، مقدمه و تصحیح و تعلیقات دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ پنجم، انتشارات آگاه، تهران.

نبهانی، یوسف بن اسماعیل، ۱۴۱۱ هـ . ۱۹۹۱ م، جامع کرامات الاولیاء، تحقیق و مراجعه ابراهیم عطوه عوض، المكتبة الثقافیة، بیروت -

لبنان.

نوربخش، جواد، ۱۳۷۹، پیران بلخ، چاپ اول، انتشارات یلدا قلم.

نیکلسون، رینولد البین، ۱۳۷۸، شرح مثنوی مولوی، ترجمه و تعلیق حسن لاهوتی، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.  
واعظ بلخی، ابوبکر عبدالله بن عمر بن محمد بن داود، ۱۳۵۰ فضائل بلخ، ترجمه عبدالله محمد بن محمد بن حسین حسینی بلخی، به تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

هجویری، علی بن عثمان، ۱۳۸۳، کشف المحجوب، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی، چاپ اول، انتشارات سروش، تهران.